

اگر مجتهدی که جعل ولایت می‌کند، از طرف خودش ولی را نصب کند، یعنی ولایت منصوب از شئون ولایت مجتهدی است که او را نصب کرده، در این صورت به موت مجتهد، منصوب، منعزل می‌شود؛ اما اگر مجتهد نیابتاً عن الامام و از ناحیه امام، کسی را به عنوان ولی نصب کند، و ولایت او از شئون ولایت معصومین (ع) باشد، در این صورت با موت مجتهد ولایت او باطل نمی‌شود و لو آن که جاعل این ولایت، این مجتهد است. وجه آن هم روشن است؛ وقتی ولایت از ناحیه شخص مجتهد جعل شود و از شئون خود مجتهد باشد، نه نیابتاً عن الامام، این جا دیگر مجتهد واسطه در ثبوت ولایت نیست؛ چون ولایت منصوب، از شئون ولایت خود مجتهد است، لذا قاعده اقتضا می‌کند که وقتی مجتهد از دنیا رفت، ولایت او باطل شود؛ چون فرض این است که این جا، از طرف شخص مجتهد نصب شده و ولایت پیدا کرده است. مگر این که اجماعی بر خلاف قاعده تحقق پیدا کند که مقتضی عدم انعزال باشد.

اما در صورتی که مجتهد نیابتاً عن الامام کسی را به عنوان ولی و قیم نصب کند، عدم انعزال بر طبق قاعده است؛ چون در این فرض ولایت مجتهد، از ناحیه امام (ع) است و او واسطه در جعل است و منشأ ولایت امام است و به موت مجتهد که واسطه در جعل است ولایت منصوب به عنوان نیابت از امام باطل نمی‌شود.^۱

تحقیق در مساله

تحقیق در مساله را با بیان چند امر سامان می‌دهیم:

۱. نسبت به بقاء یا عدم بقای اعتبار نصب ها و وکالت های امام معصوم (ع) با مرگ وی، بحث هایی صورت گرفت. و قاعدتاً عدم بقای اعتبار وکالت های او با مرگ وی راحت تر قابل قبول است تا عدم بقای اعتبار نصب های وی. در این باره کلام و استدلال شیخ طوسی به مصلحت و راه حل صاحب جواهر را نباید نادیده گرفت. به هر حال به دلیل خروج این فرض، از محل ابتلا در عمل، گفتگو از آن را در همین مجال، خاتمه می‌دهیم. شاید به همین مناسبت، صاحب عروه هم متعرض این صورت نشده است. پس بحث را منحصر در عصر غیبت و در نصب ها و وکالت های فقیه و حاکم شرع و پیشامد مرگ وی، پیش می‌بریم.

۱. ر.ک: جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۶۶؛ همچنین دیده شود: مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ذیل مساله ۵۱ از عروه الوثقی؛ و

۲. نسبت به مرگ مجتهد و بطلان وکالت های وی نباید تردید کرد و شبهه برخی از فقیهان معاصر در این باره ناموجه می نماید؛ البته چنان که در مجال مناسب خود،^۲ گفته ایم، می توان نهادی غیر از وکالت (و تولیت و تنصیب) تصور کرد و به احکام خودش - طبق قرار افراد طرف قرارها و قراردادهای ملتزم شد، شاید نمایندگی مجلس، ریاست جمهوری، و امثال آن، از این قبیل باشد. طبیعی است که این داوری از این نکته نشأت میگیرد که همه عقود و قراردادهای لازم نیست، دارای نامی مشخص و شناخته شده از قبل باشند، بلکه این پدیدهها، «عقود و قراردادهای بی نامی» هستند که اصل آن را مثل «اوفوا بالعقود» و «اوفوا بالعهد» تصحیحش می کند و احکامش را (بلکه و اصلش را نیز) مثل «المؤمنون عند شروطهم» تثبیتش می نماید.

۳. عمده اختلاف موجود در مساله مرتبط با عملی از فقیه است که نزد باورمندان به آن، «تولیت و نصب» نامیده می شود: به اقوالی در این باره اشاره شد. و از قول به عدم بطلان این شئون با مرگ مجتهد تا قول به عدم تصویری صحیح از این نهاد در مساله داریم. البته در این میان برخی اقوال هم برای ما چندان قابل فهم نیست؛ مثلاً از محشین بر عروه، برخی گفته اند: «مشکل فلا یترک الاحتیاط بالاستئذان من الحیّ او النصب من قبله ایضاً»؛ در حالی که اگر نصب های فقیه را با مرگش باطل دانستیم، استیذان (بدون نصب جدید) کار را حل نمی کند و اگر باقی دانستیم، وجهی برای فتوا به عدم ترک احتیاط در این باره نیست! البته این فقیه محترم در کتاب القضایاش راه دیگری طی کرده است!^۳ چنان که تفصیل مورد اشاره در متن که بزرگانی مثل محقق حکیم به تصویر کشیده اند، برای ما به راحتی تصور نمی شود. ایشان فرموده است:

«المجتهد الجاعل للولاية تارة يجعلها عن نفسه للولی، بحيث تكون ولاية الولى من شئون ولاية المجتهد الذى نصبه و اخرى يجعلها عن الامام - علیه السلام - فتكون من شئون ولاية الامام - علیه السلام - و ان كان الجاعل لها المجتهد بناء على ان له ولاية الجعل عنهم - عليهم السلام - و ما ذكره فى المتن يتم فى الثانية لا فى الاولى....»^۴

در حالی که تصویر صورت اول، آن هم در مقابل وکالت - که از محل بحث در این قسمت خارج است - به راحتی تصور نمی شود تا بر روی آن حساب شود!

۴. بدون تردید، نگاه فقیه به حوزه اختیارات فقیه و رعایت مصالح مورد نظر شارع در رای به اصل قبول این شأن (تنصیب و تولیت) و بقای آن پس از مرگ وی اثر گذار است.^۵

به اعتقاد ما، رای صاحب عروه، در این قسمت قابل دفاع است.^۶ هر چند اقتضای احتیاط معلوم است. البته فقیه زنده می تواند به تولیت و نصب فقیه میت - با وجود مصلحت^۷ - خاتمه دهد.

۲. ر.ک: همین قلم، فقه و حقوق قراردادهای/ ادله عام قرآنی، صص ۱۲۷-۱۳۱.

۳. السید علی الحسینی المیلانی (مقرر)، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۸۶.

۴. مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ذیل مساله ۵۱، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۵. ر.ک: التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۱، ذیل مساله ۵۱، ص ۳۷۹-۳۸۱.

۶. طبیعتاً مبانی بحث را در جاهای دیگر مورد گفتگو قرار داده ایم.

۷. ذکر قید مصلحت به دلیل اشتراط مشروعیت ولایت فقیه به رعایت مصلحت است.